



سیاست پاسخگویی اخلاق نیست

عنوان این اثر را ناشر برگزیده است و معمولاً ناشران در این امر، ذوق و صلاحیت بیشتر دارند. من خود این کتاب را، حول اخلاق در عصر مدرن نمی دانم. این عنوان را تنها می توان بر برخی مطالب آن اطلاق کرد: تمامی آنها ذیل این نام قرار نمی گیرند. مساله من در حوزه فلسفه، همواره حول یک سوال عمده شکل می گیرد: نظر و عمل با یکدیگر چه نسبتی دارند؟ من در نخستین اثر مکتوب خود، در باب فارابی، همین مراد را دنبال کرده ام و از این روی، به ویژه، سیاست نزد او را، مدنظر داشته ام. صرف نظر از اینکه تاکنون مطالب انتزاعی زیادی در باب عمل طرح شده است، باید دریافت، عمل، آن چنان که صورت می گیرد، و سیاست، آنچنان که واقع می شود، با فلسفه چه نسبت هایی دارند. فلسفه امروز نمی تواند از حکمت عملی جدا باشد و از آن چشم بردارد. در دنیای امروز، رویکردی دیگر گونه پاسخگو نیست؛ و اگر فلسفه پرسش هایی حول این موضوع مطرح نکند، مشکلی را حل نخواهد کرد. فلسفه باید مدد کند تا ما دریابیم در چه راهی هستیم.

وقتی به این مباحث می پردازیم چستی مفاهیم مختلف، چون اخلاق و سیاست و ارتباط آنها با یکدیگر مطرح می شود و اهمیت می یابد. با نگاه به فلسفه یونانی می توان دریافت که مفاهیم سیاست و اخلاق منفک از یکدیگر نیستند. نزد ارسطو این دو مفهوم در مدینه تعریف می شد، اگر او در پی جداسازی آنها بود، می باید اخلاق را در خانه و سیاست را در بیرون از آن تعریف می کرد. در فلسفه یونان باستان، تفاوت جوهری بین سیاست و اخلاق وجود نداشت، سعادت ساکنان مدینه در گرو توأمی این هر دو تحقق می یافت. در اندیشه ورزی های فلسفی بعد از رنسانس، به درستی، سیاست و اخلاق نسبتی با یکدیگر ندارند؛ به این معنا که سیاست پاسخگویی اخلاق نیست؛ این نکته، نه به این معناست که سیاست در ضرورت ضد اخلاق است، بلکه با توجه به آن، نمی توان قواعد اخلاقی را بر سیاست تحمیل کرد، با به عبارتی دیگر، نمی توان سیاست را به پیروی از اخلاق تکلیف کرد. این ایده با آنچه ارسطو در سر داشت، مغایر است.

پیش تر، دین، سیاست و اخلاق، از یکدیگر منفک بودند، از این روی رویکردهای من با امید توأم نبودند؛ اما وقتی قرار بر قوام عالمی باشد که در آن سیاست بر مدار اخلاق قرار گیرد، نمی توان ناامید بود؛ از

آن پس می توان بر اخلاقی بودن همه امور و بر سلامت جامعه امید داشت. جامعه دینی باید این گونه باشد. توقع این است، گرچه تحقق آن بسیار دشوار. بنابراین پرداختن به مقوله‌ی که پیش تر ذکر شد، اهمیتی ویژه دارد. داوری اردکانی افزود: در عالم کنونی و در جهان توسعه نیافته، برقرار کردن نظم و سیاستی اخلاقی کار آسانی نیست و من نیز در پی توجیه دشواری‌های آن نیستم، به دنبال این نیستم که شخصی خاص را مسوول بد اخلاقی‌های موجود بدانم، ولی به عنوان یک دانشجوی فلسفه، طرح پرسشی را ضروری می دانم: ما در پی ساختن دنیایی بر مدار عدل و صدق و راستی بودیم، ولی امروز شاهد غیر از آن هستیم. چه شده که این چنین شده است؟ فرد فرد مردم بد نیستند، اما از پس ورود به نظام روابط، کیفیت و نتیجه اعمال مشخص می شود. ما دروغ می گوئیم، حلال آنکه مدعی غیر از آن هستیم؛ جاهل هستیم، اما بر دانایی مطلق ادعا می کنیم. چرا خودآگاهی نداریم و به وضع خود توجه نمی کنیم؟ من در نوشته‌هایم به مرز سیاست نزدیک شده‌ام، ولی از پرداختن به آن پرهیز کرده و اظهارنظری در این خصوص نکرده‌ام؛ اما نمی توان بدون نزدیک شدن به سیاست راجع به اخلاق یک جامعه بحث کرد. سیاست باید بتواند مدعی تربیت صحیح جامعه باشد. توقع بر این است که اگر ما یک جامعه تکنولوژیک و پیشرفته نداریم، می باید جامعه‌ی اخلاق مدارتر از جوامع دیگر داشته باشیم. اگر جامعه اسلامی، اخلاقی تر از دیگر جوامع نباشد، چرایی آن را باید سیاست پاسخ دهد. در انتها سوال من این است: جامعه ما بایستی اخلاقی ترین جامعه روی زمین باشد؛ آیا جامعه ما اخلاقی شده است، از دیگر جوامع اخلاقی تر است، یا به آن سو می رود؟ هر پاسخی به این سوال داده می شود، داعیه نباشد.